

بچه‌ها

قصه‌های با پدر و مادر / ۳

پدر و مادرم
دیوانه‌ام کرده‌اند



قصه‌های با پدر و مادر / ۳



پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند

پیت جانسون
تصویرگر: نیکالاس کتلو
مترجم: هدا توکلی



سرشناسه: جانسون، پیت
Johnson, Pete

عنوان و نام پدیدآور: پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند / پیت جانسون؛ تصویرگر نیکالاس کتلو؛ مترجم هدا توکلی؛ ویراستار نسرين نوش اميني.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهري: ۲۹۳ص: مصور.

فروست: قصه‌های با پدر و مادر ۳.

شابک: دوره: ۱- ۸۰-۲۵-۸۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۵-۳؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۵-۳

وضعیت فهرست نویسی: قیبا

یادداشت: عنوان اصلی: My parents are driving me crazy, ۲۰۱۴.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م.

موضوع: Children's stories, English -- ۲۰th century

شناسه افزوده: کتلو، نیکالاس، ۱۹۷۵ - م، تصویرگر

شناسه افزوده: Catlow, Nikalas

شناسه افزوده: توکلی، هدا، ۱۳۶۱ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV/ج۲۷/پ۴ ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ج

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۱۶۱۱۳



پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند

قصه‌های با پدر و مادر / ۲

نویسنده: پیت جانسون

تصویرگر: نیکالاس کتلو

مترجم: هدا توکلی

ویراستار: نسرين نوش اميني

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۱- ۸۰-۲۵-۸۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۵-۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۰۵-۳



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵ | www.hoopa.ir . info@hoopa.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

MY PARENTS ARE DRIVING ME CRAZY

Text copyright © Pete Johnson, 2014

Illustration by Nikalas Catlow

This edition copyright © Award Publications Limited

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن (pete johnson) خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



واقعاً شوَرش را در آورده

دوشنبه، ۱۸ نوامبر

۴:۳۰ بعد از ظهر

انگار دیوارهای اتاقم بهم حمله کرده‌اند. یک عالم یادداشت رویشان چسبیده، چیزهایی که حسابی گستاخانه‌اند، مثل:

لویی، چرا من باید تختت رو مرتب کنم؟

مگه این کار چقدر وقتت رو می‌گیره؟!

لویی، خرت و پرت‌هات رو ولو نکن کف اتاق که من جمع و جورشون کنم. خودت این کار رو بکن. لویی، همیشه لیوان‌هات رو بیار طبقه‌ی پایین. ردیفشون نکن لب پنجره که من پیام برشون دارم.

الیوت، داداش کوچولویم، نالید: «بابا با اتاق من هم همین کار رو کرده. انگار این اتاق دیگه اتاق من نیست.»

مامان که بود، بیشتر وقت‌ها سری به اتاق من می‌زد و کم‌کی تمیزکاری می‌کرد. من روحم هم خبردار نمی‌شد. راستش خیلی حال می‌کردم که بگذارم هر وقت عشقش کشید، دستی به سر و روی اتاقم بکشد.

اما بعد بابا از کار بیکار شد و به مامان یک شغل تمام‌وقت پیشنهاد شد، توی یک آژانس املاک. بعد آن‌ها تصمیم گرفتند جایشان را با هم عوض کنند.

امروز اولین روز کاری بابا به عنوان یک بابای خانه‌دار است. خب، او بیدار شده و شروع واقعاً وحشتناکی داشته. باورت می‌شود که حتی به خودش زحمت نداده لیوان‌های کثیفم را ببرد طبقه‌ی پایین؟ صحبت تنبلی است. بعد هم غرغر کنان یک مشتم یادداشت مزخرف را چسبانده دورتادورمان.

الیوت گفت: «وقتی اتاقم رو دیدم، خیلی ناراحت شدم. صاف رفتم پایین و داد زدم بابا، تو داری واقعاً شورس را درمی‌آوری.»

- تو که این رو نگفتی؟

- خب، می‌خواستم بگم، اما فکر کردم منتظر تو بمونم بهتره. سرم را تکان دادم و گفتم: «اصلاً خوب نیست ذهن بچه‌های کوچیکی مثل ما که این قدر تأثیرپذیرن، گرفتار این رئیس‌بازی‌ها بشه. بابا خیلی شانس آورده که من به امداد بچه‌ها زنگ نزدم. اما باید دست از این کارهاش برداره... و برمی‌داره، بعد از اینکه من اتاقم رو جمع‌وجور کردم.»

انگار الیوت شوکه شده بود.

گفتم: «نه، باید از یادداشت‌های چسبونکی اطاعت کنیم.»

بعد مثل برق کوه آت و آشغال‌های کف اتاق را جمع کردم و شوت کردم زیر تخت. الیوت هرهر خندید. بعد خیز برداشتم و همه‌ی یادداشت‌های بابا را هم تکه‌پاره کردم و ریختم زیر تخت. الیوت داشت می‌مرد از خنده. گفتم: «ای‌ول! حالا نوبت باباست.»

الیوت با ذوق و شوق گفت: «درسته. بریم حساب بابا رو برسیم.»

قدم رو رفتیم پایین.

بابا داشت با شور و شوقی که حال آدم را به هم می‌زد جاروبرقی

بابا گفت: «پسرها، پیش خودم فکر کردم شاید دلتون بخواد تو تمیز کردن اتاقتون یه کمکی بکنین.»
 سبک‌وسنگین کردم و گفتم: «نه، نمی‌خوایم.»
 گفت: «آهان، قضیه داره جالب می‌شه.»
 زیر لب گفتم: «فکر نکنم.»
 - شاید واسه اینکه تا حالا وسایل درست‌درمون برای این کار نداشته‌ین.

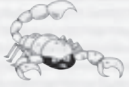
گفتم: «بابا، ما که توی سربازی نیستیم.»
 - اما الان دیگه داریم.
 دو تا دستمال گردگیری سبز گنده، اندازه‌ی روبالشی داد دستمان.
 خندید و گفت: «این‌ها دستمال‌های گردگیری خیلی شخصی شماهان، باید مواظبشون باشین.» نق زد: «واقعاً؟!»
 - آه، آره. رفتم بیرون و اون‌ها رو فقط مخصوص شما خریدم.
 بقیه‌ی باباها پسرهایشان را غرق بازی‌های کامپیوتری، کتاب‌های کمیک‌استریپ و بلیت مسابقه‌های فوتبال می‌کنند، بابای من برای ما دستمال گردگیری می‌خرد!

می‌کشید. انگار به جای جارو کردن، فقط جاروبرقی را می‌کوباند این‌ور و آن‌ور. وقتی ما را دید، جاروبرقی را خاموش کرد و گفت: «می‌دونین؟ جاروبرقی کشیدن بیشتر از اون‌ی که خیال می‌کردم آدم رو خسته می‌کنه. ولی سرگرمی خوبیه... خب، اوضاع چطور پیش می‌ره؟»
 گفتم: «افتضاح.» من و الیوت هر دو با قیافه‌ی جدی ایستادیم کنارش.

بابا لبخند زد و گفت: «چه اتفاق بدی می‌تونه افتاده باشه؟» از صبح اول صبح حسابی شاد و شنگول بود، همه‌اش می‌گفت که بالاخره از شر کار روزمره خلاص شده. از اینکه خواب و خیال‌هایش را به گند بکشم متنفرم، اما بعضی حرف‌ها را باید زد.
 پرسیدم: «اگه من کل درودیوار اتاقت رو یادداشت بچسبونم، چطور می‌تونن اونجا رو دوست داشته باشی؟»
 بابا جواب داد: «اما من که از تو نمی‌خوام اتاقت رو مرتب کنی. تازه فقط چندتا پیشنهاد دوستانه دادم...»
 ابروهای من و الیوت پرید بالا، داد زدیم: «دوستانه؟!»



تا حالا چندتا از کتاب‌های
پیت جانسون را خوانده‌اید؟



عقرب: پرونده‌ی سزّی تاشا و کار آگاهش، هنری

نامزد جایزه‌ی بلوپیتر اواردز در بخش کتابی که نمی‌شود زمینش گذاشت.



خیالت تخت، من بچه‌شرم

برنده‌ی کتاب سال کودکان کلدردل ۲۰۰۶

نامزد کتاب سالی‌هاال ۲۰۰۶

نامزد کتاب کودک لینکین‌شایر ۲۰۰۷



مجموعه‌ی چهارجلدی قصه‌های باپدر و مادر

■ چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟

برنده‌ی جایزه‌ی کتاب شفیلد

■ پدر و مادرم زده‌اند به سیم آخر

■ پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند

■ چگونه پدر و مادر خود را امروزی کنیم؟



و مجموعه‌ی چهارجلدی خون‌آشام‌ها به‌زودی...

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر